

نگاه

کمونیسم غیرممکن

● مارکس در سال ۱۸۷۰ مشغول همکاری با انترناسیونال اول بود. استراتژی بلندمدت او تشویق طبقه کارگر در همه کشورها به انجام عمل سیاسی سوسیالیستی مستقل بود. او هیچ‌گاه موافق شورش ناگهانی طبقه کارگر آن‌گونه که باکونین و دیگر آتاریست‌ها در سر داشتند، نبود و با اولین اقدام به قیام در پاریس به دنبال شکست فرانسه در سپتامبر ۱۸۷۰ در جنگ فرانسه و پروس مخالفت کرد. در سپتامبر این سال در خطابه دوم «جنگ داخلی فرانسه» نوشت: «طبقه کارگر فرانسه اکنون خود را در وضعیتی بی‌نهایت دشوار می‌بیند. در موقعیتی که دشمن در پشت دروازه‌های پاریس است، هر اقدامی برای سرنگون‌کردن حکومت نوعی دیوانگی مایوسانه است. کارگران فرانسوی باید به وظایف شهروندی خود عمل کنند؛ اما در عین حال، آنان باید مواظب باشند که خاطره‌های ملی ۱۷۹۲ آنان را به دنبال خود نکشاند، همچنان که دهقانان فرانسه دچار این غفلت شدند که گذشتند خاطره‌های ملی امپراتوری اول بر آنان تأثیر بگذارد.» در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ هنگامی که کارگران پاریس در پاسخ به تلاش‌های تحریک‌آمیز دودلترمان برای تصاحب توپخانه گارد ملی شورش کردند، مارکس اذعان کرد انقلابی‌ها انتخاب دیگری ندارند. تضعیف روحیه طبقه کارگر در آن شرایط سودی نداشت، بنابراین او حمایت کامل خود را از قیام کمون اعلام کرد، با وجود اینکه می‌دانست این جنبش برای مدت زیادی دوام نمی‌آورد.

امروز به واسطه عکس‌ها و نقاشی‌های باقی‌مانده از کمون گزارش مارکس گزارش‌شی مصور است: محل استقرار توپخانه گارد ملی در مونمارتر، تابلوی دیوار همپیمان، سنگربندی و سیمای انقلابی شهر، تابوت‌ها و اجساد کفن‌پوش اعدامیان. کمون دقیقاً همان انقلابی بود که مارکس در آخر «جدهم بروم» پیش‌بینی کرده بود: «انقلاب بعدی در فرانسه قرار نیست مثل انقلاب گذشته فقط دولت را با سازمان‌های بوروکراتیک- نظامی انبوهی که مثل انگلی و وحشتناک پیکر جامعه فرانسه را می‌مکد از دستی به دست دیگر منتقل کند بلکه قرار است آن را درهم بکوبد». مارکس بسیاری از رؤس جامعه مابعد سرمایه‌داری را که پیش از آن در آثار سوسیالیست‌های تحلیلی به‌وفور دیده می‌شد، این بار با تکیه بر تجربه عملی کمون با مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» صورت‌بندی کرد و بخش‌های مهمی را به پروژه سیاسی خویش افزود؛ مفهومی که فارغ از جنجال‌های دست‌راستی پیرامون آن در بین چپ نیز به‌خصوص پس از تجربه استالینیسم و رابطه سوسیالیسم و دموکراسی محل بحث فراوان بوده است. آیا دیکتاتوری پرولتاریا به معنای نوینی جدید از دیکتاتوری، دیکتاتوری اقلیت حزبی- بوروکراتیک بر پرولتاریا است یا رهاشدن تاریخی از مفهوم دیکتاتوری که نه فقط اقتصاد بلکه همه وجوه حیات آدمی را به انقیاد می‌کشد؟

اگر لنین نظریه خود را درباره دولت از دل این تجربه بیرون کشید و اعلام تشکیل «دولت کارگری» کرد، کمون عملاً نمونه‌ای از زوال دولت یا آن چیزی بود که مارکس آن را «دیکتاتوری پرولتاریا» می‌نامید. او در ۱۸۷۵ در «نقد برنامه گوتا» دیکتاتوری پرولتاریا را ملغی‌شدن دولت در دوران انتقال و گذر سیاسی از جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیستی خواند. آنچه در کمون اتفاق افتاد دموکراسی مستقیم و مشارکت همگانی همراه با انتخابات شوراهای محله‌ای و شهری در ترکیبی از پرولتاریا، خرده‌بوروازی و جمعی از هنرمندان و روزنامه‌نگاران بود که در آن نمایندگان تحت نظارت دائم اعضای پایین بودند و مؤسسات صنعتی و اقتصادی به صورت خودگردان اداره می‌شدند. کمون نوع جدیدی از زندگی‌کردن آزادانه و هم‌پسند با نفی هرگونه سلطه - اعم از دولتی و سائترالیسم تشکیلاتی - بود.مارکس در نامه به لودویگ گوگلمان نوشت: «با رویداد کمون پاریس مبارزه طبقه کارگر با طبقه سرمایه‌دار و دولت آن با به مرحله نوینی گذاشت که جریان بلاواسطه قضیه به هر نحو مهم باشد، باز نقطه عطف جدیدی حاصل خواهد شد که دارای اهمیت تاریخی جهانی خواهد بود.» او همچنین در پاسخ به «ردالت روزنامه‌نگاران بورژوا» که از نظر او هرگز این‌طور سنگ‌تمام نگذاشته بود، نوشت: «بله، آقایان، کمون خیال آن دارد که ویژگی‌های طبقاتی را از میان بردارد که تعداد زیادی کارگر و اقلیتی ثروتمند می‌سازد. کمون قصد کرده از سلب‌شدن مالکیت‌نگدانان، سلب مالکیت کند. کمون قصد دارد ویژگی‌های فردی راستین را از طریق تبدیل معنای تولید، زمین و سرمایه و به‌خصوص معنی بردگی و بهره‌برداری از نیروی کار، به ابزار محض آزادی و انجمن‌های کاری آشکار کند. این است کمونیسم، کمونیسم غیرممکن». کمون در ادامه تلاش طبقه کارگر در جنبش چهرهتی‌ها در انگلستان، شورش مسلحانه کارگران ابریشم‌بافی لیون در فرانسه و شورش مسلحانه کارگران نساجی بود، با اولین خیزش سیاسی طبقه کارگر بود که به پیروزی - هرچند برای مدتی محدود- رسید. در این دوره قوانین مترقی بسیاری برای نخستین بار در تاریخ عملی شد، مثل سپردن اداره کارخانه‌ها به اتحادیه‌های تعاونی کارگری، لغو مالکیت خصوصی و اجتماعی‌کردن آن، تغییر سلسله مراتب کار و وضع جدید خدمات عمومی، آموزش رایگان، جاسازی نهادهای دولت، دادگستری و آموزش از کلیسا. لغو مجازات اعدام و سوزاندن گوتیون به عنوان نماد آن در مقابل مجسمه ولتر، حقوق برابر، آزادی بیان و مطبوعات، آزادی اجتماعات و…

نسبت بین سوسیالیسم و دموکراسی پس از تجربه

انقلاب اکثبر و سرکوب تمام‌عیار دموکراسی در زمان استالین، مورد تردید بسیاری از متفکران و مردم قرار گرفت. از نظر برخی از متفکران راست‌گرا دلیل اصلی بی‌توجهی مارکسیسم به آزادی به خود آثار مارکس و انگلس و اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» بر می‌گردد که این دو چند بار در آثار خود مطرح کرده بودند. اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» بعد از مرگ مارکس و انگلس همواره از مناقشه‌برانگیزترین مفاهیم بین مارکسیست‌ها و غیرمارکسیست‌ها بوده است. گروهی مانند برنشتاین و کائوتسکی منظور مارکس و انگلس از این اصطلاح را همان استبداد می‌دانند که باید آن را کنار گذاشت. گروهی هم مانند پوپر و آرنست مارکس را در این زمینه متأثر از زاگوین‌ها و بلانکی می‌دانند که با الهام از نظریه حاکمیت مردمی روسو خواهان دیکتاتوری اقلیتی بودند که مصالح تاریخی همگان را تشخیص می‌دهد و به نام آن حکومت می‌کند. حال آنکه با مطالعه دقیق آثار مارکس و انگلس مشخص می‌شود که از نظر آنها دیکتاتوری پرولتاریا هیچ کدام از این معانی را ندارد بلکه برعکس به معنای دموکراسی کاملی است که علاوه بر سطح سیاسی عرصه اقتصادی را نیز در نظر می‌گیرد. اما به‌رحال به نظر می‌آید دلیل مهم‌تری که برخی سوسیالیسم را در کنار فاشیسم در رده «توتالیترسم» قرار می‌دهند دلایل سیاسی ناشی از جنگ سرد باشد و نه دلایل نظری. بعد از «گزارش حرمانه خوش‌شجف» به حزب کمونیست شوروی اسطوره‌ای که بسیاری از مارکسیست‌های جهان نسبت به «دولت سوسیالیستی» در ذهن داشتند فروریخت و بازبینی در مفاهیمی مانند دولت و آزادی و نزدیک‌ترین بخش نظریات مارکس درباره این مفاهیم یعنی «دیکتاتوری پرولتاریا»، در بین مارکسیست‌های مستقل رایج شد و سعی به توضیح و تدقیق این مفاهیم در متن مبارزات نظری و عملی مارکس کردند. کتاب «دیدگاه مارکس پیرامون دولت و دموکراسی در دوران گذار» مجموعه‌ای از مقالات نظریه‌پردازانی است که با مطالعه وسع آثار مارکس و انگلس کلیه نمونه‌های استفاده از این اصطلاح و زمینه تاریخی آنها را کاویده و سعی در روشن کردن معنی این اصطلاح کرده‌اند. ماکسیمیلیان روبل، هال درپر، مونتی جانسون و محمت تاباک نویسندگان مقالات هستند. مقالات کتاب منتخب حسن آزاد پژوهشگر آثار مارکس است و او در پیش‌گفتاری کوتاه دلایل انتخاب مقالات و تاریخچه اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» را توضیح می‌دهد. ترجمه مقالات به صورت گرونی انجام شده است و برخی از آنها قبلاً اینجا و آنجا منتشر شده‌اند اما جای خالی ویراستاری نهایی ترجمه به منظور رفع برخی ابهامات و یکدست‌سازی معادها به چشم می‌آید.

آزاد مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» را در شمار اصطلاحاتی می‌داند که «مستلزم بازبینی مجدد و مراجعه خلاقانه به مارکس است تا بتوان چارچوب مفهومی جدیدی برخلاف تفسیرهای کزدیسانه از آن ارائه کرد.» او دلایل برداشت‌های نادرست از اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» را اول عدم آشنایی کافی با افکار مارکس پیرامون دموکراسی و دولت برای جامعه پاسریمایهداری می‌داند و دوم و به میزان کمتری تغییر در مفهوم واژه دیکتاتوری از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد. دیکتاتوری در زمان مارکس با واژه‌های استبداد، یا اتوکراسی مترادف نبوده و در قطب مقابل دموکراسی قرار نداشته و به همین دلیل نمی‌توان استفاده از این اصطلاح را از سوی مارکس و انگلس با استبداد یکی گرفت. از نظر آزاد این اصطلاح بیشتر به محتوای طبقاتی دولت نظر دارد نه شکل حکومت. «مارکس و انگلس اصطلاح دیکتاتوری پرولتاریا» را به عنوان محتوای یک شبه‌دولت در حال گذار به کار می‌برند که تحت سلطه پرولتاریا درصدد دگرگونی ساختار اقتصادی و سیاسی در راستای امحای طبقات و دولت حرکت می‌کند، نه شکل حکومت. مثلاً دولت بورژوازی در اشکال بنابارتستی، فاشیستی و حکومت‌های نظامی ظاهر شده است و ماهیت دولت بورژوازی را نمی‌توان به این یا آن شکل خاص حکومت فرو گahید.» (ص ۹)

بابک احمدی در کتاب «مارکس و سیاست مدرن» این انتقاد را به مارکس وارد می‌کند که از لفظ دیکتاتوری پرولتاریا سود جست زیرا دقیقاً شکل حکومت، یعنی استبداد یک طبقه را مدنظر داشت. اما آزاد این گفته احمدی را انتقادی غیرمستند و نادرست از مارکس می‌داند. او شکل ویژه دیکتاتوری پرولتاریا را از قول انگلس «جمهوری دموکراتیک» می‌خواند. اگر جمهوری دموکراتیک را به عنوان شکل حکومت در دولت آینده در نظر بگیریم، دموکراسی معنایی وسیع‌تر و عمیق‌تر از دموکراسی بورژوازی پیدا می‌کند چرا که در دیکتاتوری پرولتاریا دموکراسی علاوه بر سطح سیاسی عرصه اقتصادی را نیز دربردارد. آزاد در پایان اضافه می‌کند که «مارکس و انگلس قاطعانه با تئوری جایگزینی حزب با طبقه مرزبندی داشتند و آن را مردود اعلام می‌کردند. آنها بارها تأکید کردند رهایی پرولتاریا به دست خود کارگران میسر است و در مرزبندی با بلانکی بارها از اقتدار طبقه در برابر حزب دفاع کرده‌اند. مجموعه مقالاتی که می‌خوانید یک روایت عمیقاً دموکراتیک از مقوله دیکتاتوری پرولتاریا به دست می‌دهند و در مرزبندی با روایت استالینیستی و ستنی رایج، کاری نو و بدیع به شمار می‌روند. چپ انقلابی برای تبدیل شدن به یک جنبش اجتماعی بلند به بازبینی و بازسازی مفاهیم و مقولات مارکسیستی نیاز دارد، کاری که متأسفانه اهمیت آن نادیده گرفته می‌شود.» (ص ۱۰)

اندیشه

بازخوانی آثار مارکس و انگلس در باره دولت و دموکراسی

به سوی دموکراسی رادیکال



تاریخچه ضرب اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا»

ماکسیمیلیان روبل (۱۹۰۵-۱۹۹۶)، تاریخ‌نگار مارکسیست اوکراینی در اولین مقاله کتاب به بررسی

اهمیت و تحول مفهوم دموکراسی در فلسفه مارکس می‌پردازد. در نظر مارکس دو مفهوم متمایز دموکراسی و کمونیسم، مراحل دوگانه یک حرکت یعنی انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی را تبیین می‌کنند. انقلاب سیاسی «تسخیر دموکراسی» به دست طبقه کارگر است که منجر به «دیکتاتوری پرولتاریا» می‌شود و انقلاب اجتماعی امحای طبقات اجتماعی و قدرت سیاسی است که به منزله پیدایش جامعه نوین بشری است. مارکس در هر دوره‌ای از زندگی خود به طور خستگی‌ناپذیری برای آزادی‌های دموکراتیک مبارزه کرده است: در آغاز سال‌های ۵۰ در کنار چارتیست‌ها، در تمام دوران امپراتوری ناپلئون سوم از طریق مقاله ضدبنابارتی، با مبارزه علیه تزاریسیم و آلت دست آن دولت پروس، در جریان جنگ انفصال آمریکا با جانبداری از شمال علیه جنوب و کار آزاد علیه بردگی. مارکس از مبارزه طبقه کارگر و بورژوازی علیه رژیم‌های تمامیت‌خواه حمایت می‌کرد. از نظر او دموکراسی و رهایی ملی به عنوان پیش‌شرط‌های استقرار جامعه بدون طبقه اهدافی بودند که می‌بایست به فوریت متحقق می‌شدند. هدف نخستین یعنی دموکراسی بورژوازی تنها نقطه آغاز جنبش مستقل کارگری به شمار می‌آمد.

روبل نظریه مارکس را درباره دموکراسی تحت تأثیر فیلسوف هلندی باروخ اسپینوزا و رساله الهاتی- سیاسی او می‌داند: «نه در مکتب هگل، بلکه در مکتب اسپینوزا بود که مارکس آشتی دادن ضرورت و آزادی را آموخت. از هنگامی که بر فرتناری هکلی و به ویژه به ماوراءالطبیعه دولت-هدف نهایی خرد نزد هگل- می‌تاخت هم‌هنگام آمده بود که مبادی واقعی اقتدار سیاسی، یعنی مالکیت و بوروکراسی را در مظان اتهام قرار دهد.» (ص ۱۳) اندیشه اسپینوزا، مارکس را در عزم خود مبنی بر فراخواندن آلمان به مبارزه برای دموکراسی راسخ‌تر کرد. نزد اسپینوزا جمهوریت مبتنی بر دموکراسی و عناصر اخلاقی، دربرگیرنده درکی از بشر و خوشختی در طبیعت و جامعه است که در پرتو آن فرد می‌تواند به شعور، شناخت و عشق به آزادی نائل شود. سوسیالیسم و کمونیسم مارکسی ریشه در نظریه یک جامعه‌ای دارد، جامع دارد. مارکس با این نظریه نزد اسپینوزا آشنا شد و از آن برای نقد فلسفه هگل و مفاهیمی از آن همچون بوروکراسی، قدرت شهریان و سلطنت مشروطه الهام گرفت. برای مارکس دموکراسی معنای حکومت مردم را دارد. این دموکراسی به عنوان وسیله و نقطه شروع حرکت، تنها در جامعه بدون طبقه یعنی جامعه‌ای که از هرگونه قدرت دولتی و هرگونه میانجی‌های سیاسی آزاد است باشد، معنای حقیقی خود را خواهد یافت.

در مقاله دوم و سوم کتاب هال درپر (۱۹۱۴-۱۹۹۰)، نویسنده و فعال کارگری آمریکا و از اعضای مؤسس حزب کارگران سوسیالیست ایالات متحده، شکل‌گیری و تحول مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» را در آثار مارکس بررسی می‌کند. رؤس این مقاله فشرده برگرفته از کتاب ۴ جلدی «نظریه انقلاب کارل مارکس» است که در فاصله سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۰ منتشر شد و ترجمه فارسی جلد اول آن در فارسی نیز در دسترس است. (نظریه انقلاب مارکس: دولت و بوروکراسی، ترجمه حسن شمس‌آوری، نشر مرکز). درپر ابتدا تاریخچه کوتاهی از واژه «دیکتاتوری» در اندیشه سیاسی ارانه می‌دهد. در آغاز و در همه زبان‌ها ریشه واژه «دیکتاتوری» به نهاد مهمی در جمهوری رم باستان باز می‌گشت که بیش از سه قرن تداوم داشت و تأثیری ماندگار بر اندیشه سیاسی بر جای نهاد. این نهاد برای اعمال قدرت در شرایط اضطراری از سوی شهروندی مردم اعتماد برای مقاصد موقت و محدود و حداکثر تا شش ماه، در نظر گرفته می‌شد. هدف آن حفظ وضع موجود جمهوری بود. معادل امروزی «دیکتاتوری» نهاد کارگران میسر است و در مرزبندی با بلانکی بارها از اقتدار طبقه در برابر حزب دفاع کرده‌اند. مجموعه مقالاتی که می‌خوانید یک روایت عمیقاً دموکراتیک از مقوله دیکتاتوری پرولتاریا به دست می‌دهند و در مرزبندی با روایت استالینیستی و ستنی رایج، کاری نو و بدیع به شمار می‌روند. چپ انقلابی برای تبدیل شدن به یک جنبش اجتماعی بلند به بازبینی و بازسازی مفاهیم و مقولات مارکسیستی نیاز دارد، کاری که متأسفانه اهمیت آن نادیده گرفته می‌شود.» (ص ۱۰)

ماکسیمیلیان روبل و… ترجمه: حسن آزاد و…

ناشر: کلاغ

قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان

به معنای مدرن آن ندارد، همواره برای کسانی که «دیکتاتوری پرولتاریا»ی مارکس را نه صرفاً دولت کارگری، بلکه به معنای اخص «دیکتاتوری» می‌فهمند، مایه دردسر بوده است. این حقیقت که مارکس (و نه فقط انگلس) بدون دغدغه خاطر کمون را «دیکتاتوری پرولتاریا» می‌نامد بهتر از صدها کتاب تزه‌ای بنیادی ما را به اثبات می‌رساند.» (ص ۵۵) مارکس با ارجاع به تجربه کوتاه‌مدت اما پربار کمون پاریس، آن را به مثابه «آغاز انقلاب اجتماعی در قرن نوزدهم» و به معنای تسکین‌دهنده سیاسی به دست طبقه کارگر و عالی‌ترین نوع دموکراسی مردمی می‌دانست که هدف آن امحای کلی دولت و طبقات است. مقاله «نابودی دولت نزد مارکس و انگلس» واکاوی شیوه تفکر مارکس و انگلس در رابطه با «احتضار» دولت در جامعه سوسیالیستی (کمونیستی) را بررسی می‌کند و مجادلات مارکس و انگلس را با باکونین و دیگر آتاریست‌ها توضیح می‌دهد.

مقاله مونتسی جانستون (۲۰۰۷-۱۹۲۸) متفکر مارکسیست انگلیسی و عضو حزب کمونیست انگلیس که بعد از حمله ارتش شوروی به لهستان در ۱۹۵۶ به منتقد این حزب تبدیل شد، در مقاله «مارکس، بلانکی و حاکمیت اکثریت» در این باره توضیح می‌دهد که آیا برای ایجاد تحولات سوسیالیستی در جامعه پیشینیان اکثریت مردم ضروری است یا یک سازمان یا حزب انقلابی بدون چنین حمایتی باید آماده کسب قدرت باشد و به رغم خواست اکثریت مردم آن را حفظ کند؟ این اثر تلاشی بود که مارکس برای جمع‌بندی و تحلیل سیاسی انقلاب‌های اروپایی در فاصله ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ به کار بست. مارکس به عنوان ویراستار نشریه اصلی چپ انقلابی نقش فعالی در انقلاب آلمان ایفا کرد و در همان حال از نزدیک تحولات پرشناب فرانسه و به ویژه وین را دنبال می‌کرد. در ژوئن ۱۸۴۸ طبقه کارگر پاریس یکی از بزرگ‌ترین شورش‌های تاریخ مدرن را به راه انداخت. پاسخ حکومت سوسیالیستی در نظر و عمل جنبه محوری انجام آن بود. مارکس در مصاحبه‌ای با روزنامه شیکاگو تریبون در دسامبر ۱۸۷۸ اعلام کرد اگر چه «در روسیه، آلمان، اتریش و احتمالات ایتالیا انقلاب‌هایی خوین به وقوع می‌پیوند… اما این انقلاب‌ها تنها توسط اکثریت امکان‌پذیر است. هیچ حزبی نمی‌تواند انقلاب کند. انقلاب کار یک کلاس است.» (ص ۱۴۵) مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند.

مارکس و انگلس همچون بلانکی این نظر را قبول داشتند که ضروری است سازمان مستقلی به وجود آید که در مبارزه علیه بورژوازی رهبری قاطع و کارا داشته باشد. برای نایل به این هدف، بدون اینکه خودخواه کارگری را که در دوره‌ها و در کشورهای مختلف بسیار متفاوت بودند بهبود بخشند، آنها برخلاف بلانکی تلاش کردند این احزاب ساختاری کاملاً دموکراتیک داشته باشند. مارکس و انگلس کوشیدند این احزاب را با «جنبش واقعی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند جنبش کارگری را طبق «اصول سکناترستی خود» قالب‌ریزی کنند. مارکس و انگلس کسب حمایت اکثریت را نه تنها شرط لازم برای یک انقلاب، بلکه دلیل ماهیت دموکراتیک پروژه سوسیالیستی می‌دانستند. در دو مقاله پایانی کتاب محمت تاباک پژوهشگر و استاد دانشگاه نیویورک، به توضیح نظریه مارکسی درباره دموکراسی «فصلی» طبقه کارگری پیوند دهند، بدون اینکه خواهند